

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رایش

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

# دوہ و م باب پہ بیان کنیں نعت د سید سلین دے

|   |   |
|---|---|
| پڑھغہ رسول مقبول می<br>پڑ ہو رسول مقبول باشد<br>رحمتہ للعالمین دے<br>ورمت عالیان است<br>پہ تحقیق خیر البشر دی<br>ہ یقین بہترین بشر است<br>محمد خیر الانام و<br>محمد بہترین مخلوقات بود<br>خیر خواہ دہم امت دے<br>خیر خواہ ہر امت است او<br>چہ مشفق تو مور و پلاردی<br>کہ مشفق از مادر و پدر است<br>خود دہ پہ روی پیدا دہ<br>ہم بروئے این پیدا شدہ است<br>آخر ختم المسلمین و<br>آخر ختم مرسلین بود | بیاد سرود دے پر رسول می<br>بانہ درو بر رسول باشد<br>چہ شفیع المذنبین دے<br>کہ شفیع گناہ گاران است<br>دہم عالم سرور سردی<br>مرہم عالم را سردار است و<br>قاب قوسین چہ می مقام<br>قاب قوسین مقام او بود<br>عام ددہ ہم شفاعت دے<br>عام است شفاعت او<br>حضرت ہسی شہ پار دی<br>حضرت یحییٰ شہ پار است<br>پیش و پس چہ خد نیادہ<br>پیش و پس ہر کہ دنیا است<br>ترا دم ہم اولین و<br>از آدم ہم پیش بود |
|---|---|

# دریم باب پہ بیان کنیں ذکر د احمد ابو

|  |   |
|--|---|
| وہر چاوتہ معلوم دی<br>وہ ہر کہ معلوم اند | کمال صحاب د دین مجوم دی<br>ہم اصحاب ستارگان دین اند |
|--|---|



بسم اللہ الرحمن الرحیم

|   |  |
|---|--|
| پہ شازبہ گویا کرہ<br>پہ شازبان گویا کن<br>پہ سایہ می خنک بال کہ<br>پہ سایہ اش شنگ بال کن<br>پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی<br>در دو جہان مقبول ہے شوی<br>لہ محنت بہ خان خلاص<br>از محنت جان را کنی<br>دہم ظلت علاج دے<br>ہمہ تاکہا را علاج است<br>زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ<br>دل را خالی کن از فکر<br>عاقبت ہم نابود دے<br>عاقبت ہم نابود است | راشہ تکل دحق شاکرہ<br>بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن<br>دانشاپہ زمرہ کنشغال کہ<br>ابن شاد در دل تہال کن<br>کہ پہ دے شامشغول شی<br>اگر باین ثنا مشغول ہے شوی<br>کہ خپل و ردی پہ خلاص<br>اگر و رد خود با خلاص کنی<br>دعہ و مرد دزیرہ سراج دے<br>ہو درد چراغ دل است<br>نفس مہ کارہ بے ذکرہ<br>نفس را کش بجز ذکر<br>د دنیایا چہ طیب بود دے<br>از دنیا کہ بہتر ہے ہو دست |
|---|--|

که شوک شی دحق په لودی  
 اگر کسی بر طرف حق برود  
 چو می نه چه غلط دوی شی  
 جانے نباشد که اینها غلط شوند  
 دحضرت هسی یاران دی  
 یاران حضرت چنین اند  
 دس رسول په تبع نبیایی  
 به تبع رسول می شاید  
 اول یار دده صدیق وو  
 اول یار او صدیق بود  
 له هر شخه ساکت وو  
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود  
 دوه وم یار دده عم وو  
 دویم یار ایشان عمر بود  
 هم دحق باطل فارق وو  
 هم فارق حق و باطل بود  
 دسیم یار دده عثمان وو  
 سوم یار ایشان عثمان بود  
 ترحد زیات وو دده علم  
 علم او از حد زیاده بود  
 خار میاری علی وو  
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری  
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند  
 پیچ و تاب لکه موی شی  
 پیچ و تاب مانند موی شوند  
 چه دده ددین پاسبان  
 که پاسبانان دین اند  
 چه هر شوک در و دپر والی  
 که هر کس بر ایشان درود بخواند  
 چه کامل دده تصدیق وو  
 که تصدیق ایشان کامل بود  
 خو پر دین باند ثابت وو  
 و بر دین ثابت بود  
 جو پر و شبان عدل وو  
 که روشن آفتاب عدل بود  
 پید می فرق کنس موافق وو  
 و درین فرق موافق بود  
 دحیاد سخا کان وو  
 که کان حیا و سخا بود  
 خوی خاصه وو دده حلم  
 و حلم خاصه سیرت او بود  
 چه همت دپر عالی وو  
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو  
 شجاعت ایشان بید ریغ بود  
 ددوی مدح می تصویر کره  
 مدح ایشان تصویر کردم  
 که ددوی دروی دپاره  
 که بر روی ایشان  
 پیر محمد دیر کناه کارد  
 پیر محمد بسیار تنگبار است  
 معفرت لخدایه عواری  
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو  
 برانے گردن کافر تیغ بود  
 بقلم می لب تحریر کره  
 به قلم اندکے تحریر کردم  
 ماهم وک نجین غفاره  
 ما هم بر بخش اے غفار  
 له غفاره امید وار دی  
 از غفار امید وار است  
 کیه موی بیاب و یاری  
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کس مدح دشواره سلیمان چه  
 باب چهارم است در مدح شهباده سلیمان که  
 نعمت می زه سر فراز شوم پایه مابین کنس خلق  
 نعمت او سر فراز شدم و در میان خلق  
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت  
 ممتاز شدم موجب من از ایشان تقدیر است شکر نعمت  
 پر ما واجب دی  
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده  
 پس از حد درود  
 شاه سلیمان حکم شو  
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود  
 شد مدح شاه مقصود من  
 کل عالم پر منور شو  
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه  
 بر عالم بختین از سخا شد  
 دشاه تخت سلیمانی دی  
 تخت شاه سلیمانی است  
 حضرت دین می محکم کرد  
 دین حضرت را محکم کرد  
 زیب زینت دی شاه علم  
 شاه زیب زینت علم است  
 پر مبدان دجنگ هم شیر  
 در میدان جنگ هم شیر است  
 صاعقه دده دقهر  
 صاعقه قهر او  
 دیر محکمی تخت و بخت  
 بخت و تخت او بسیار منصوب است  
 لذیذ عمری پر تر میخ کرد  
 لذیذ عمر برودن گردانید  
 سرکنش خصمی مقهور شه  
 سرکنش دشمنش مغلوب شد  
 پستان و ربانند بساد شو  
 افغانان باو شاد شدند و او  
 قند هار چه در هکت زندان  
 قند هار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه  
 شکر نعمت مقصود شد  
 عجب لطف بر دانی دی  
 عجب لطف خدا است  
 پد او سران می جمل کم کرد  
 در دوران خود جهالت کم کرد  
 سیالی نشسته خوک پشم  
 برابر او در علم بچکس نیست  
 داعی ایه حق شمشیر دمی  
 در حق دشمن شمشیر است  
 و لانه وی ددشمن نهرا  
 دیران میکند شهر دشمن را  
 پر دشمن می آرام تخت د  
 بر دشمن آرام نطق است  
 فراخ جهان می بانند سیم کرد  
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد  
 په قلعه دغم محصور شه  
 دور قلعه غم بند شد  
 له همه غمه آزاد شوه  
 از همه غم آزاد شدند  
 بیانندان و مرتبه حیران و  
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو  
 درین وقت جنت نذیر شد  
 نن سبب دهر دولت دی  
 امروز سبب هر دولت است  
 که به بخت دسروز کاروی  
 اگر بخت روزگار باشد  
 شاه زاده د علم کان می  
 شهزاده کان علم است  
 د دولت می زه دعا کرم  
 از دولتش دعا میکند  
 خوا مکان د بقا وینه  
 تا امکان بقا باشد  
 چه عالم باندر روشن دی  
 که عالم برین روشن است  
 پیر محل عزیز ناتوان دی  
 پیر محل عزیز ناتوان است  
 که هر خوملح تحریر که  
 اگر هر چند می تحریر کند  
 شاهزاده مدح ده دی  
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو  
 هم از مصر دل پذیر شد  
 سر چشمه دهر نعمت دی  
 سر چشمه هر نعمت است  
 دده عمر دی بی شماروی  
 عمر او بسیار باشد دی  
 نن رونق ددرست جهان  
 امروز رونق تمام جهان است  
 د بخت خواست تلخ حلا  
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند  
 دا افتاب دی رک لوبینه  
 این آفتاب خدا نگاهدارد  
 تمام ملک با پد ده کلشن دی  
 تمام ملک بر او گلشن است  
 سراسره کل نقصان دی  
 سراسر همه نقصان است  
 په بیان کبش به تقصیر  
 در بیان کبش به تقصیر کند  
 تر حساب تر شمار که تیره  
 از اندازه حساب زیاد است

# پنجم باب بیابان دهغولفاطیو بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است  
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان  
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان  
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه  
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -  
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -  
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -  
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی  
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را  
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه - فرمان بی و سرکوه  
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -  
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه - فرمان  
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان  
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه  
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه  
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد  
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام  
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -  
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه بی  
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد  
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سو ندی - فرمان به و کینه بی  
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد  
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه بی  
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -  
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه بی  
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای  
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی  
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت  
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی  
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت  
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی  
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت  
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی  
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت  
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه  
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

حاصل دی وه لپیزه - حاصل دی لپیزلی هی - حاصل وه لپیری  
 حاصل را فرستادی حاصل را فرستاده - حاصل را خواهی فرستاد  
 حاصل دی نه ولپیزه - حاصل دی نه لپیزلی - حاصل نه ولپیزه  
 حاصل را نفرستادی حاصل را نفرستاده - حاصل نخواهی فرستاد  
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل به وه لپیزه  
 حاصل را فرستادم حاصل را فرستاده ایم - حاصل را خواهیم فرستاد  
 حاصل نه ولپیزه - حاصل می نه لپیزلی حاصل نه ولپیزه  
 حاصل را نفرستادم حاصل را نفرستاده ایم - حاصل نخواهیم فرستاد  
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل چلاره کوی  
 زون کن زون کن بزن ویرا بزن ویرا زون چرا میکنی  
 وه په واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه وه واهه - نه وه وهلی  
 زودش زده است خواهد زد زودش زوده است  
 نه بییه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بییه وهی  
 نخواهد زد زدی زده ای خواهی زد  
 وه می واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه می وه واهه  
 زوم زده ام خواهم زد نروم  
 نه دی وهلی - نه بییه وهه - تری کوه - تری مه کوه -  
 زوده ایم نخواهیم زد بستن کن بستن کن  
 وه یه تری - مه یه تری - چلاره یه تری - پر خدی تری - بیگناه ده  
 بسته اش کن کن بستنش چاره میکنی برهه بندی بخت است  
 وه یه تاره - تری دی - وه بییه تری - نه یه تاره  
 بستنش بست است خواهد بست بست -

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -  
 دیوان کرد دیوان کرده است دیوان خواهد کرد  
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری  
 دیوان نه کرد دیوان نه کرده است دیوان نخواهد کرد  
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -  
 دیوان شد دیوان شده است دیوان خواهد شد  
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی  
 دیوان نشد دیوان نشده است دیوان نخواهد شد  
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -  
 دیوان را کردی دیوان را کرده ای دیوان خواهی کرد  
 دیوان دی نه وکر - دیوان ده نه دی کوی - دیوان به نه وکر  
 دیوان را نکردی دیوان را نکرده ای دیوان را نخواهی کرد  
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر -  
 دیوان را کردم دیوان را کرده ایم دیوان را خواهیم کرد  
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر  
 دیوان را نکردم دیوان را نکرده ایم دیوان را نخواهیم کرد  
 حاصل ولپیزه حاصل مه لپیزه حاصل شلاره لپیزه  
 حاصل را نفرستاد حاصل را بفرست حاصل را چرا بفرستی  
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل وه لپیزه  
 حاصل را فرستاد حاصل را فرستاده است حاصل را خواهد فرستاد  
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل نه لپیزلی حاصل نه ولپیزه  
 حاصل را نفرستاد حاصل را نفرستاده است حاصل را نخواهد فرستاد

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -  
 نه بیه بست - نه بیه بست - نه بیه بست - نه بیه بست -  
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی دی تری - نه بیه وه تری -  
 خواهی بست - نه بست - نه بست - خواهی بست -  
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه تری - نه می و تاره -  
 بست - بست ایم - خواهیم بست - نه بست -  
 نه می دی تری - نه بیه وه تری - نه بیه پیغاره تختایریم -  
 نه بست ایم - خواهیم بست - نه بگردش - نه بگردش -  
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راوله - شه پنه کارد - خیه کو -  
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی -  
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پنه را ووست -  
 آورد - آورد همت - خواه آورد - نه آورد -  
 نه پنه دی راوستلی نه بیه را ولی - را دی ووست - راوستلی می -  
 نه آورد همت - نه خواه آورد - آوردی - آورد -  
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی می راوستلی - نه بیه را ولی -  
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورد - خواهی آورد -  
 را می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولیم - نه می را ووست -  
 آوردیم - آوردیم ایم - خواهیم آورد - نه آوردیم -  
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولیم - سلام و کره - سلام مه کره -  
 نه آوردیم ایم - خواهیم آورد - سلام کن - سلام کن -  
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر -  
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواه کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کر - سلام می و کر -  
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی -  
 سلام دی کوی می - سلام بیه و کر - سلام بیه و کر - سلام می نه دی کوی -  
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -  
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر -  
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد -  
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه نه و کر -  
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد -  
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -  
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت بده - خلعت را به که میدهد -  
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت و اغست -  
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید -  
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست -  
 خلعت را - پوشیده است - خلعت را خواه پوشید - خلعت را پوشید -  
 خلعت نه دی اغست - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -  
 خلعت را پوشیده است - خلعت را خواه پوشید - خلعت را پوشید -  
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست -  
 خلعت را پوشید - خلعت را خواه پوشید - خلعت را پوشید -  
 خلعت می نه دی اغست - خلعت به واغند - خلعت می نه واغست -  
 خلعت را پوشید - خلعت خواه پوشید - خلعت پوشیدیم -  
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت می نه واغست -  
 خلعت پوشیدیم - خلعت را خواه پوشید - خلعت را پوشیدیم

نه را غلم - نه ییم را غلی - نه بسمر را - مواجب ور کره  
 نه آدم - نه آور ایم - نخواهم آمد - مواجب بده  
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته  
 مواجب بده - مواجب از کیفیت - مواجب نیست  
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجب به ور کری  
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد کری  
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی نه ور کری  
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد  
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجبی و سر کر  
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نندی و سر کری  
 مواجب نندی و سر کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی و سر کر  
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد  
 مواجبی و کر - مواجبی و سر کری - مواجب به ور کر  
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد  
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجب به ور کر  
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد  
 مواجب و کر سو - مواجب و سر کری سو دی - مواجبی و سر کری  
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد  
 مواجب و کر سو - مواجبی کر سو نندی - مواجبی و سر کری  
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد  
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تولو  
 قشون جمع کن - قشون جمع کن - قشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می نندی اغستی - خلعت به نه واغندم -  
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخواهم بپوشید  
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کار لوی  
 خانان بیاید - خانان بنیاید - خانان چه کار دارد  
 خانان را غله - خانان را غلی دی - خانان به راسی -  
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد  
 خانان نه را غله - خانان نندی را غلی - خانان به ندراشی  
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد  
 تاسی را غلاست - تاسی را غلی یاست - تاسی به راسی  
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهی آمد  
 تاسی نه را غلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی  
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهی آمد  
 موز سر غلو - موز را غلی یو - موز به راسو -  
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهم آمد  
 موز نه را غلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -  
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهم آمد  
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - نندی را غلی -  
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست  
 نه به راسی - راعلی - را غلی می - رابسی - ندراعلی -  
 نخواهد آمد - آمدی - آمده ای - نخواهی آمد - نه آمدی  
 نه می را غلی - نه به سر را - را غلم - را غلی می - را بسمر  
 نخواهی آمد - نخواهی آمد - آدم - نخواهم آمد -



لبنکر در سبت نه لوی - لبنکر بی حساب دے - لبنکر خوا سرد دے -  
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است - قشون خوار است  
 لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر -  
 قشون را جمع کرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد  
 لبنکر بی قول نکر - لبنکر قول کر - لبنکر بی قول نکر -  
 قشون را جمع نکرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد  
 لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر -  
 قشون را جمع کردی - قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد  
 لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر - لبنکر بی قول کر -  
 قشون را جمع کردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد  
 لبنکر بی قول نکر - لبنکر بی قول نکر - لبنکر بی قول نکر -  
 قشون را جمع نکردم - قشون را جمع نکرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد  
 نسان و نسنه - نسان مدلسه - نسان دی لاندی نیولی  
 نسان گیر - نسان گیر - نسان را هنوز نگرفته امی  
 نسان بی وه نیو - نسان بی نیولی دے - نسان بی وه نسی  
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت  
 نسان بی وه نیو - نسان بی نیولی - نسان نه وه نسی  
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت  
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان بی وه نسی  
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت  
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت

نسان دی نه ونیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان نه وه نسی  
 نسان را نگرفتی - نسان را گرفته است - نسان را نخواهی گرفت  
 نسان بی وه نیو - نسان بی نیولی دی - نسان بی وه نسی  
 نسان را نگرفتم - نسان را گرفته ایم - نسان را نخواهم گرفت  
 نسان بی وه نیو - نسان بی نیولی - نسان نه وه نسی  
 نسان را نگرفتم - نسان را گرفته ایم - نسان را نخواهم گرفت  
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره  
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را  
 وه نیوه - شماره بی نیولی ده - شماره به وه نسی  
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت  
 حساب وه نیوه - حساب بی نیولی دے - حساب بی وه نسی  
 حساب را گرفت - حساب را گرفته است - حساب را خواهد گرفت  
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن  
 هم بهین قسم گفته میشود - بشمار - بشمار - چند بشمار  
 وه ی کنل - کنلی دے دی - وه بی کنه - نه ی وه کنل  
 شرد - شرد است - بشمار - بشمار  
 نه یه دی کنلی - نه بی وه کنه - وه دی کنل  
 شرد است - نخواهد شرد - شردی  
 کنلی دی دی - وه بی کنل - نه دی وه کنل  
 شرد - خواهی شرد - شردی  
 نه دی دی کنلی - نه بی وه کنل - وه بی کنل  
 شرد - خواهی شرد - شردم

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -  
 شمرده ام <sup>خواهم شمر</sup> ز شمر دم

نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -  
 شمرده ام <sup>خواهم شمر</sup> شکار کن

بنکار مه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع کیری -  
 شکار کن <sup>صه و بنال</sup> شکار عبث عمر ضایع ے شود

بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار  
 شکار اگر کنی <sup>باک نیست</sup> شکار مباح ست - شکار

ننه دی که کله - غم به دی لر می کبری له دل -  
 خوب ست <sup>گاه گاه</sup> هم شام دور <sup>میکنه</sup> از دل

شاه زاده حنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -  
 شهزاده <sup>صاحب به شکار بیرون شد</sup> به شکار بیرون خواهد شد - می

پینکار و تلحی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز  
 به شکار بیرون شده ست <sup>به شکار بیرون نشد</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار و تلحی ندی - پینکار وه ووت - په بنکار به ووزی -  
 به شکار بیرون شده ست <sup>به شکار بیرون شدی</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار و تلحی - پینکار نه ووت - پینکار به نه ووز -  
 به شکار بیرون شده <sup>به شکار بیرون نشدی</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار و تلحی ندی - په بنکار وه وتم - په بنکار به ووزم -  
 به شکار بیرون شده <sup>به شکار بیرون شدم</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار و تلحی بیم - پینکار نه ووت - په بنکار به نه ووزم  
 به شکار بیرون شده ایم <sup>به شکار بیرون نشدم</sup> - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار نه تم وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی  
 بنکار نه ام بیرون <sup>ششم باب در میان همان</sup> نفعها کراین دیگر مردم مکتوبه

بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسراخه کو -  
 بازار برو <sup>بازار مرو</sup> بازار چه <sup>بیکینی</sup>

بازار دبیگا و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه  
 بازار مر بیکاران <sup>را کار ست</sup> که پول <sup>نداری</sup> بازار زمین <sup>بازار</sup>

و بازار ته دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی  
 به بازار <sup>همو برود که پول دارد</sup> - که پول ندارد همو نرود

بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بیم - بازار لوه به ولا رسه -  
 بازار رفتم <sup>بازار رفتم ایم</sup> - بازار <sup>خواهم رفت</sup> رفت

بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه  
 بازار زفتم <sup>بازار زفتم ایم</sup> - بازار <sup>خواهم رفت</sup> رفت -

بازار اولای - بازار لوه تللی ی - بازار لوه به ولا رسه -  
 بازار رفتی <sup>بازار رفتی</sup> - بازار <sup>خواهی رفت</sup> رفت -

بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی ندی - بازار لوه به ولا رسه  
 بازار زفتمی <sup>بازار زفتمی</sup> - بازار <sup>خواهی رفت</sup> رفت

بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه  
 بازار رفت <sup>بازار رفت است</sup> - بازار <sup>خواهد رفت</sup> رفت -

بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نه ولا رسه  
 بازار زفتمی <sup>بازار زفتمی ست</sup> - بازار <sup>خواهد رفت</sup> رفت -

سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -  
 سودا کن <sup>سودا کن</sup> چیتا <sup>گران است</sup> -

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت  
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت  
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -  
 ایشانده شو رخت ارزان میشود سودا کرد  
 سودایه کبری ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -  
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد  
 سودای نده کبری - سودا به نه وگری - سودادی وکره -  
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی  
 سودادی کبری ده - سودا به وکر - سودادی نه وکره -  
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی  
 سودادی نده کبری - سودا به نه وکر - سودای وکره -  
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم  
 سودای کبری ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -  
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم  
 سودای نده کبری - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -  
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد  
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -  
 کبنت نش کبنت خوبست کبنت خوب نیست  
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -  
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن  
 کبنت خواری خواری - دکبنت اوس وخت ندی  
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

دکبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -  
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -  
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -  
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -  
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی  
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جط خواهد شد  
 کبنت ی وکر - کبنت ی کبری دی - کبنت به وگری -  
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -  
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کبری - کبنت به نه وگری  
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -  
 کبنت دی وکر - کبنت دی کبری دی - کبنت به وکر -  
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -  
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کبری - کبنت به نه وکر -  
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد  
 کبنت می وکر - کبنت می کبری دی - کبنت به وکریم -  
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم  
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کبری - کبنت بنه ندی -  
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -  
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کور  
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کبری  
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -  
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -  
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد  
 باغی خراب نکړ - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی  
 باغ را خراب نکړد - باغ را خراب نکړده است - باغ را خراب نخواهد کرد  
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -  
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد  
 باغ دی خراب نکړ - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی  
 باغ را خراب نکړدی - باغ را خراب نکړده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد  
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم -  
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم  
 باغ می خراب نکړ - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړیم  
 باغ را خراب نکړدیم - باغ را خراب نکړده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم  
 لو وکړه - لومکوه - لوخواری ده - لوکل سو - لوکل سو دی  
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است  
 لو بکلی سی - لوی کلی سو - لوی کلی سوی حی - لوبدی کلی سی -  
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد  
 لودی کلی سو - لودی کلی سو دی - لوبدی کلی سی -  
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد -  
 لودی کلی سو - لودی کلی سوی ندی - لوبدی کلی سی -  
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -  
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد  
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسی  
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد  
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -  
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد  
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړه -  
 آب را خشک نکړد - آب را خشک نکړده است - آب را خشک نخواهد کرد  
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -  
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد  
 اوبه دی وچی نکړی - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړی  
 آب را خشک نکړدی - آب را خشک نکړده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد  
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کریم -  
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم  
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړیم  
 آب را خشک نکړدیم - آب را خشک نکړده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم  
 باغ کبینهوه - باغ م کبینهوه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه  
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن  
 باغ شاین سو - باغ شاین نسو - باغ بلی وه واهه  
 باغ سبز شد - باغ سبز شد - باغ تازه زد -  
 باغ انگور وکړه - باغ انگور نه وکړ - سر درخت باوه رزاهه -  
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکړد - سر درخت را باور بخت

لومی کله شو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی  
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -  
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی  
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد نشد  
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -  
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -  
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری  
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی  
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری  
 درو کردی درو خواهد کرد - درو را نکردی -  
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -  
 درو نگرفته - درو نخواهی کرد - درو کردم  
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -  
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم  
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت  
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد  
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمنده کوته  
 درو افتاده است درو خواهم افتاد خرمن کوب  
 درمنده کوته - درمنده ترکو مکه کوته  
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -  
 وریش پری واخسته - وریش پری اخستی ده -  
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

وریش پریه واخلی - وریش پردی واخسته -  
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی  
 وریش پردی اخستی ده - وریش پریه واخلی -  
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت  
 وریش پری واخسته - وریش پریه اخستی ده -  
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام  
 وریش پریه واخلم - سبز کال پریوالی ده -  
 از ده را بر میدارم امسال پریوالی است  
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی  
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین  
**سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی**  
 سر شنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است  
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبوله کری مبین  
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین  
**اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن**  
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن  
 خواره و خوراک - خواره دیر خوراک - خواره مه خوراک -  
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور  
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -  
 چیز کم نخور هر قسم خود نیما شمارا بخور خواهد کرد  
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک  
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -  
 نان را نخورد نان را نخورده است  
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -  
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -  
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -  
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -  
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -  
 نان را نخوردی نان را نخورده  
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -  
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم  
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم  
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد  
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی  
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -  
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه  
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد  
 اوبه که دیری و شنبه نش بدی  
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم  
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه می و شنبه  
 یکش خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد  
 اوبه می شنبلی دی - اوبه به و شنبه  
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه می نه و شنبه - اوبه می نده شنبلی - اوبه به  
 آب نخورد آب نخورده است  
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی  
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده  
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده  
 آب نخواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -  
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی  
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم  
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده شنبلی  
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -  
 اوبه به نه و شنبه - پوینش و اغنده - پوینش اغنده  
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش  
 پوینش لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینش مده غنده  
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش  
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا ی و اغسته  
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده  
 قبا ی اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا ی و اغسته  
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده  
 قبا ی نده اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا دی  
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا  
 و اغسته - قبا دی اغوستی ده - قبا به و اغندی -  
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغند  
 - قبا را بنوشیدی - قبا را بنوشیده - قبا را نخواهی پوشید -  
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم -  
 قبا را پوشیدم - قبا را پوشیده ایم - قبا را خواهم پوشید  
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغند  
 قبا را بنوشیدم - قبا را بنوشیده ایم - قبا را نخواهم پوشید  
 پکری پسر کوه - پکری مد پسر کوه - پکری ستا مناسب نده  
 دستار بزرگ - دستار بزرگ - دستار شام مناسب نیست  
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -  
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه ده - پکری به پسر کوه  
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد  
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه نده - پکری پسر کوه  
 دستار را بزرگ نکرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ نخواهد کرد  
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوه ده - پکری به پسر کوه  
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد -  
 پکری دگر نکره - پکری دی پسر کوه نده - پکری به پسر کوه  
 دستار را بزرگ نکردی - دستار را بزرگ نکرده - دستار را بزرگ نخواهی کرد  
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه ده - پکری به پسر کوه  
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد -  
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه نده - پکری به پسر کوه  
 دستار را بزرگ نکردم - دستار را بزرگ نکرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -  
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -  
 چارگزی دیره نارواده - په ترک کنسی فائده نسته -  
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -  
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوه ده - چارگزی  
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را  
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا کوه - چارگزی به  
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را  
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می  
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر نخواهد کرد - چارگزی را  
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا  
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد  
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده  
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد  
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوه  
 چارگزی را بر کر نخواهی کرد - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر خواهی کرد -  
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوه  
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را بر کر نخواهم کرد -  
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده - چارگزی به ترملا کوه  
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر نکرده ایم - چارگزی را بر کر نخواهم کرد  
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوهی  
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر نکرده ایم - از قصب تبرستان بکن -

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -  
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -  
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -  
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت  
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناره واکری می  
 دمر مردان را خدا ورسول ناره کرده هت  
 هم پد خه رنگ سپین زره - اوسره زره نار وادی -  
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناره هت -  
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کری -  
 پرهیز مردان مسلمانان از و سه بیار کنه وار  
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا  
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد  
 د اوس کری - او کتی بقدر ده یوه مثقال د سپین  
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره  
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغد  
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر نه کاغد  
 پلاس کری - باک می نشسته - کتی پلاس کوه -  
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -  
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه  
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد  
 کتی می پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -  
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کتی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -  
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -  
 کتی به پلاس کوی - کتی می پلاس کوه - کتی می پلاس کوی  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام  
 کتی به پلاس کرم - کتی می پلانکره - کتی می پلاس کوی  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام  
 کتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده  
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بکار الفاظ را بدست  
 اتم باب پیمان کنه هغو الفاظ وجه اصل نشینان  
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در مشتمل  
 او مالدران می دیر مستعمله او سر کار ددی  
 یا مال دران اش بیدر مستعمل میکنند و سر کار ایشان باشد  
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پتیا  
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران  
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی  
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد  
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -  
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد  
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -  
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد  
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی  
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت



غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گو سفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گو سفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می نه ولو - غیلبی می ندی لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

وقت دغرمی دی غیلبی را غلی دی - شپا پیرسه سترتری

وقت بنروزه است - گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی وروا خله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیردره ششها پز برود

مزرکه واینه ده غیلبی پر پیایه - که واینه نه ووهله پیایه

زمین علف است - گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکلی سه بنه دی ترحدل پیورته - بوده راهی و می ماره و کور

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان سه آید میر لبه کانه

شینه و غره و ته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپوززه

چوپان بطرف کوه گو سفند مارا میر - که میر پیاید از غره برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه ماشی را - هم چیلین تم بچوه کلک خله را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به دیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده - شیر بسید خواهد کرد

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق نخوله کرد - گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوامی - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری

چاق خوامی کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خوامی کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان راکن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود ماکوش - شود و لیر و ته پوز

شیر را ماست کن - شیر بدوش - شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوس ساره نشته  
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الیال کمرانیت  
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی  
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد  
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی  
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد  
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -  
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی  
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله  
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی  
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله  
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی  
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله  
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردیم  
 ولینده - مه لپنده - وکوم لورته لپورده چری به واره و  
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی -  
 وه لپین - لپینلی - وه به لپز دی - نه وه لپین -  
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ  
 لپینلی ندی - نه به ولپز دی - ولین - لپینلی می -  
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -  
 وه لپز دی - نه ولین - لپینلی نه می - نه به ولپز دی -  
 کوچ خواهد کرد کچ کوچ کچ نکرده - نخواهد کچ کرد -

ولینم - لپینلی ایم - وه به لپز دم -  
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد -  
 نه ولینم - لپینلی نه ایم - نه به ولپز دم -  
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -  
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه  
 بچوب یا بوننه بکن زمستان آید بچوب دیوته کن  
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می  
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود  
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کا بزى حوص مکوه -  
 از آب بیشتر کس پانزار مانده کس حوص کن  
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری  
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد  
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری -  
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -  
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری  
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -  
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری  
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کردی -  
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری  
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کردی -  
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری  
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -

بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -

میند و کره میند مکره - میند به چرت ته گو - پر زره

مترل کن مترل کن مترل کجا تو میکنی بر کنه

میند او س - پیدا اثر می به چرت و لارس -

مترل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -

عبث سفر مه کوه - خیل خان به خوا سر -

عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل  
بهم باب در بیان نظرهای که بنکار بیان مستعمل میکنند

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده ن لری

از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد

هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -

آهو را زد آهو را زده هست

هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی

آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را

نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی

زده هست - آهو را خواهد زد آهو را

وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی

زدی آهو را زده آهو را خواهد زد

هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می

آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را

ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته

زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم

هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم

آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد

توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه و

توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی بگیر سره

پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه

بعد از آن توفک بزنی - خطابه کم خواهد زد - این یادگیر

پیدا رو کنش هم و غواره - که داس روی پر خوا صافی -

دما بدتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صفا باشد -

توفک به بنه ولی - او که داس روی نخوا چف می ویشته

توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن

نه و که - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -

خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته هست

وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده

دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه

نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه می نیولی و بنه وه

گرفته هست دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -  
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت  
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی  
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت  
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی  
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش  
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می  
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من  
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے  
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است  
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست  
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت  
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی  
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین  
 ددہ لوپری می زرگی شہین دے  
 من کبوترم اجل شہین است  
 از ترس وے دلم پر کین است  
 کہ دانہ داخل صورت می ریوزد  
 صیاد نیولی رانہ مکین دے  
 اگر دانہ بردارم صورت من بیلوزد  
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -  
 رنجکش آتش برداشت رنجک تو آتش برداشت  
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی  
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت  
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی  
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش  
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می  
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من  
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے  
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است  
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست  
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت  
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی  
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزندہ دی نہ وہ نیوہ - وزندہ دی نہ دہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس  
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی  
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نس  
 وزندہ را گرفت - وزندہ را گرفته ایم  
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می ندہ نیولی - وزندہ بہ نہ ونس  
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتی ایم - وزندہ نخواہم گرفت  
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -  
 بیکار کوہ آسان است - دوز زمین ہوار - شکار گران است  
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کندہ می  
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شیوم - شاید کہ برنم  
 کفتری اوزرکی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری  
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچنین گردانیدن بخوابد  
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس  
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری  
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک  
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک  
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می  
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش  
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی  
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی  
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی  
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشت

جوس نار کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پیرده  
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذار

یاران دی کوچ که خافه وینس رهزن ولاری پرمیاع رینده  
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار رهزن که عبارت از شیطان است ایستادست بر شمع لزه کن

رباعی

اوی می شاختی که جگر خون اور می لکیری دزده په خون  
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم

عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون  
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

لسم باب په بیان کین لغات او داسما و مفر و ود دوم باب در بیان لغات او داسما و مفر و ود

مشتمل بر شپه فصل اول فصل کین داسما و ود مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسمهاست آن چیزها

خیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان است یا قریب آسمانست

غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بریننا آفتاب مهتاب پدین ستاره پای در مرتبه برق

سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه بر قطره و یا چکه آب تراله - برف

باد باران - وو - گرش - تندره - تکه - ساره - غازه باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شپ - نمر خات -  
 بهشت - نمرزده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باریک

قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -  
 قبله جنوب شمال شمال پوسرت پوسرت پوسرت

دوه و م فصل کین حیوانا توچ سولغانوی دوم

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن

جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودز

غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکی - خرخاره ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خر خاره

غیره - کچه - کچه - مییز - موز - وری - وزه کوره خر قاطر قاطر ماو میش قویج بره بز می ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسکی - هوسکی بزی نر بزی نر ماده اش ماده اش آهوس نر ماده اش بزی نر

کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه آهوبره قویج کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بزرگ

کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه کفتار بزرگقار غوس شیره خوک بزرگکفتار

پرانان - کیدره - چجال - گورکین - خانکی پلنگ روباه شغال گورکش سرخ شستی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -  
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش مار - لرم  
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی  
 کس سورج کرم کرمز سنگ ریشی تازی  
 خندکی - سپی - گوکری - دریم فصل بیان مرغان  
 کوه نادره سنگ سنگ  
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه  
 باز شاهین های گرگس نیزگرگس نیزگرگس  
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل  
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغزوی  
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر  
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان  
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بار - تارو - خرگه - کتوا  
 بیل کیوز فخره بوم توراج بیسینه پاره  
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی  
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک  
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی  
 مرغ کوهک کارشغ بیل چوپ چوپ  
 حلوم فصل په بیان کسرد باقی اشیا موده  
 سکره زرد سپین زرد - میس - کلا بین - پاره  
 طلا نقره سیس قعی سیاب

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت  
 آهن برنج برنج سرب سرب هفت چوش  
 دیک - کبوه - هرکاره - کاجوع  
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوق کلان  
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک  
 قاشوق خورد نیزه شوق کارد تمشیر تفتک  
 دسار چاره - استن - یوم کھی - سپاره  
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن خال  
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری  
 سله پایه دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید  
 مرغله - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی  
 یک مروارید یک گنیم جمع گنیم یک گوشواره - گوشوار با سلفه بینی  
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی  
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی  
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک  
 از جنس خاک کربا خروست کوز کرد ندرنج مردار سنک  
 رانجه - سجره - اود - اوبه - باد - خاوری - غز  
 شیره سوزن آتش آب باد خاک کوه  
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک  
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق  
 چپونش - کزدی - پشول - سفرخی - مواند  
 چوپوشن سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین  
 خ نده میم خان خان خان  
 بالنت - مسله - لری - لری - بوئی - بوئی  
 بالنت جاسنذ چوب چوب بوته بوته  
 رود - واله - لبستی - قیص - پرتوک - خوئی  
 نه جوس جوسه بی پیرین تپان کاه  
 لنکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پکری  
 لنگ کیش چله پینه بنگه نیز چادر سفید جابی دستار  
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین  
 طایک جن دست پانے پانها  
 زنگون - نو - غولانخ - تی - کته - کتی - نوک  
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن  
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن  
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان  
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی  
 دار و دندان لب بها روی ابرو  
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک  
 پشما شرکان زخ کردن گلو  
 بزیره - بریت - وینته - بمانخ - اوزه - ملا  
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر  
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی  
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده  
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد  
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوربی  
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو  
 پرویه - بیده - درمند - خوبل - ماش - منکی  
 کاه بیه خرمن چوغل نیز ماش  
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری  
 ارزان کال بیج گوشت روغن  
 کوی - شلنب - شود - مست - پوخته - اورد  
 مسه آردنخ شیر مات نیز تازه تیج  
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره  
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل  
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی  
 جگر نف گزده سپرز قبره  
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی  
 شان بوسند چاه دوچ رسن  
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور  
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر  
 وروس - اکا - اما - انا - تروری - مت  
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک  
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند  
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چپ نه به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید - ریزه - ریزه - چنبری - نیز چنبری - چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنی رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابر رخنان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دان - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسبه - نیم سری - خاره - نس خوبی - فو

خیشک حسوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گنگ کر کور پچل گنگ خشل نام جانانه - بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوبی - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پچ - دسر دسر - مده خوب

درد روده - درد سر - تپ دق

# فصل په بیان کنی حروف و فو تجویز

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

ک ل م ن پ لا عی -

تمثیل های حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خیار چه همچون دودی - همچون لوبه - همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الخیر العیالیر محمد مؤلف کتاب



Kh. Sarwan  
03.04.2009

( معرفة الافغانى )

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَّابِ مَطَالِبِ وَ  
 مَقَاصِدِ مَآبِ الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ مَالِكِ زَمَامِ حَكَمِ  
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَتْ  
 الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ  
 عَالِيَّانِ - عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ  
 الْجُودِ وَالْأَحْسَانِ خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ - وَوَارِثِ بَيْعَاتِهِ  
 أَخِرِ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالْحِجَّةِ وَالْبُرْهَانِ  
 إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجَانِّ عَفِيٍّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ  
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ - خَلَّدَ اللَّهُ ظِلَّ طُولِ الزَّمَانِ  
 بِمَعْرِفَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلْدَادِ قَوْمِي بَنِيَّ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**